

## سیاست و جهاننداری در اندیشه نظامی گنجوی

دکتر فرهنگ رجائی

این مقاله در صدد است تا، از منظر دانشور علم سیاست، اندیشه و یا اندیشه‌های سیاسی ارائه شده در آثار نظامی را شناسایی کند و اگر معنای منسجم و نظامواره‌ای بر آنها حاکم است به دست دهد. نگارنده برای اینکه «منطق بازسازی شده‌ای» بر اندیشه نظامی حاکم نکند کوشیده است با هیچ فرض پیشینی به «مقام گردآوری» اهتمام نورزد و اجازه دهد تا اگر نظریه‌ای وجود دارد خود چهره بنماید. اما ادعای پیش فرض نداشتن در مقام گردآوری خود بلندپروازانه است. پس دقیقتر این است که گفته شود نگارنده بدون پیش فرض آگاهانه تنها به دنبال واژه‌های مربوط به عرصه عمومی از جمله «سیاست»، «عدالت»، «جهاننداری»، «نظام»، «سپه»، «جنگ» و امثال آن، قرائت خویش را آغاز کرده آگاهانه کوشیده است تا «منطق درونی» حاکم بر اندیشه نظامی در باب سیاست کشف شود.

تمام آثار نظامی مرور شد، اما در عمل کتاب شرفنامه، که روایت نظامی از احوال اسکندر مقدونی (۳۲۳-۳۵۶ ق.م) است، بیش از دیگر آثار او مسائل و

مقولات سیاسی داشت و به همین دلیل اکثر نقل قولهای این مقاله از آن کتاب است.

۱

تا زمانی که «ایران شهر» به عنوان یک واحد سیاسی مستقل مصداق بیرونی و عینی داشت، اندیشه سیاسی در نزد ایرانیان پیرامون محور اندیشه شهریار آرمانی می چرخید و سؤالات اساسی سیاست متوجه «خصوصیات شاه آرمانی» بود.<sup>۱</sup> ورود ایران در نظام سیاسی مبتنی بر اندیشه خلافت در دوره جهانشمولی اسلامی موجب نشد که اندیشه آرمان شهریاری رخت بریندد بلکه ادامه یافت و بویژه مرکز توجه اندرز نامه نویسان قرار گرفت، آن هم در چارچوب شریعت. متفکرینی که مسئولیت سیاسی نیز به عهده گرفته بودند، مثل ابوعلی حسن بن خواجه نظام الملک (۴۰۸/۱۰-۴۸۵ ه. ق)، در اندرز نامه خود «هرچه از آیین و رسم ملوک گذشته بودست» جمع آوری نمود تا «کارهای دینی و دنیاوی بر قاعده خویش رود».<sup>۲</sup> نظام الملک با این کار در واقع حکومت به رسم ایرانیان را از طریق ارائه روش آنها به عنوان الگویی پیشنهاد کرد.

اما کسانی هم که چون نظامی گوشه گیری اختیار کردند - (یا چو غریبان پی ره توشه گیر یا چون نظامی ز جهان گوشه گیر)<sup>۳</sup> -، از صحبت پادشاهان پرهیز نمودند - (از صحبت پادشاه پرهیز چون پنبه خشک از آتش تیز)<sup>۴</sup> - و مستقیماً درباره سیاست اندیشه نکردند، حداقل، در چارچوب جهان بینی حاکم در نزد ایرانیان، درباره سیاست نظر داده اند. بویژه اگر ادعا کرده باشند که حرفی برای گفتن دارند: نظامی ادعا می کند که بصیرتهایی برای شاه دارد:<sup>۵</sup>

به انصاف شه چشم دارم یکی که بیند در این داستان اندکی  
در این گنجنامه ز راز (کار) جهان کلید بسی گنج کردم (دارم) نهان  
کسی کاین کلید زر آرد به دست طلسم بسی گنج داند شکست  
حال باید دید نظامی با کدام جهان بینی و از چه منظری جهان را می فهمد و در کدام گفتمان  
قلم می زند؟ در جهان شناسی و جهان بینی ایرانیان، جهان دارای نظم و همگونی  
است. این نظم طبیعی، مقدس، و قابل احترام است. در واقع کیهان شناسی غالب

تا قبل از عصر نوزایی (رنسانس)، نه فقط در میان ایرانیان، بلکه در همه جای دنیا، جهان را مجموعه‌ای می‌دانست که می‌توان آن را به یک خیمه همانند نمود. واژه خیمه بدین لحاظ انتخاب شده است که با واژه کاسموس (Cosmos) — که در نزد یونانیان و همچنین متفکرین «سده‌های میانه» کاملاً شناخته شده بوده — هم‌ریشه است. در این جهان خیمه‌ای همه چیز موزون است چرا که طبیعت چیزها همین است و این طور استنتاج می‌شد که این موزونی مقدس است. از این خبر، تجویزی استخراج می‌گردید که پس باید آن را حفظ کرد.<sup>۶</sup> این فرض بنیانی، شکل‌دهنده و مبادی مابعدالطبیعی مفاهیم اصلی دیگری در عرصه عمومی چون عدالت و سیاست را تشکیل می‌دادند. عدالت به حالت و موقعیتی اطلاق می‌شد که این نظم مقدس حفظ شده باشد و هر چیز به جای خویش نیکو و هر کس در شأن و مقام مناسب خود قرار گیرد. در سیاست‌نامه می‌خوانیم: «از ناموسهای مملکت یکی نگاه‌داشتن القاب و مراتب و اندازه هر کس است. چون لقب مرد بازاری و دهقان یکی باشد، هیچ فرقی نبود و محل معروف و مجهول یکی باشد و چون لقب عالم و جاهل یکی باشد تمیز نماند و این در مملکت روا نباشد».<sup>۷</sup> و طبیعی است که در این جهانبینی سیاست به معنای تشبیه باشد تا هر آن کسی که در چارچوب نظم عمل نمی‌کند اصلاح شود؛ «سیاست کند چون شود کینه‌توز».<sup>۸</sup>

نظامی در حال و هوای این آموزه تنفس می‌کند و قبول دارد که جهان در اصل بر نظم و اصولی بنا شده است. در این جهان هر چیزی در جای خود قرار دارد و کارها به نظم بنا شده و امور به صواب است.<sup>۹</sup>

ترتیب جهان چنان که بایست کردی به مشابتهی که شایست

حرفی به غلط رها نکردی یک نکته در او خطا نکردی

برای نظامی این نظم خردمندانه نیز هست، چرا که بهتر از آن نمی‌توان تصور کرد:<sup>۱۰</sup>

ز گرمی و سردی و از خشک و سرد سرشستی به اندازه یکدگر

چنان برکشیدی و بستی نگار که به زان نیارد خرد در شمار

انسان نباید به چنان نظمی گردنفرازی کند، بلکه باید تسلیم گردد.<sup>۱۱</sup>

هر نکته که بر نشان کاریست      در وی بضرورت اختیار است  
 در جنبش هر چه هست موجود      در چیست ز در جهان مقصود  
 بر وفق، خلاف کساری      تسلیم به از ستیزه کاری  
 اگر این نظم به هم بخورد حیات دچار اشکال خواهد شد، نابهنجاری بر زمین حادث  
 می گردد و قاعده کارها نابسامان می شود: <sup>۱۱</sup>

خار و سمن هر دو به نسبت گیاست      این خشک دیده و آن توتیاست  
 گرچه بیامد مدد از آب جوی      از گل اصلی نرود رنگ و بوی  
 گر نه بدین قاعده بودی قرار      قلب شدی قاعده روزگار  
 نظامی که در زمانه تمدن مبتنی بر کشاورزی زیست می کند و آموزه جهان خیمه ای را  
 حقیقت مسلم می شمارد، باور ندارد و در افقش نمی گنجد که بشر بتواند در نظم  
 طبیعی و زیست شناسی حیات دخل و تصرف کند اما واقف است که دخل و تصرف  
 در زندگی اجتماعی و سیاسی امکانپذیر است. در واقع با خوشبینی جهالت را علت  
 این امر می داند که بشر همیشه در جهت برهم زدن نظم و توازن مؤثر قدم برداشته  
 است. در عین حال همین خوشبینی او را وامی دارد که بگوید اگر فرد قابلی باشد  
 می تواند در جهت بهتر شدن اقدام کند، و این بسته به این است که «تا به جهان دولت  
 روزی کراست». <sup>۱۲</sup> اما نظامی در عهدی به سر می برد که دچار نابهنجاری است و  
 او خود از این اوضاع گله مند است: <sup>۱۳</sup>

جهان بینم از میل جوینده بر      یکی سوی دریا یکی سوی در  
 نبینم کسی را درین روزگار      که میلش بود سوی آموزگار  
 چو من بلبلی را بود ناگزیر      ازین گوش گیران شوم گوشه گیر  
 به مشغولی نغمه این سرود      شوم فارغ از شغل دریاورود  
 وضع این زمانه را استاد ذبیح الله صفا با ویژگیهای «ناپایداری احوال»، «از  
 میان رفتن نظامات و رسوم»، «پیشانی امور و تبدیل رسوم و آداب»، و «فساد  
 اخلاق» تعریف می کند و می نویسد: «از جمله اشکالات بزرگ این عهد یکی عدم  
 ثبات اوضاع سیاسی است در آن... این وضع نابهنجار که طبعاً ایجاد اشکال

گونگون برای مردم می‌کرد، در حالت اجتماع آثار شومی بر جا می‌گذاشت... [و از آن جمله است] منسوخ شدن مروت و معدوم گشتن وفا و متروک ماندن علوم و آداب». <sup>۱۵</sup> نظامی در این عهد پریشان، راه حل فرد را در کنار کشیدن می‌بیند، کما اینکه خود را «فارغ از شغل دریاورود» توصیف می‌کند: اما در عرصه عمومی عمل را بر سخن رجحان می‌دهد و در واقع فرض کفایی را برای عرصه اجتماع و سیاست، امر به معروف می‌نماید: <sup>۱۶</sup>

عذر میاورنه حیل خواستند این سخنست از تو عمل خواستند  
گر به سخن کار میسر شدی کار نظامی به فلک بر شدی  
بینظمی، بحران و نابهنجاری در عرصه عمومی را محصول عمل اختیاری و تصمیم ناصواب سیاسی می‌داند. در اثر تصمیمات غلط است که نظم حیات اجتماعی به هم می‌خورد. در داستانی که از حکومت دارایاد می‌کند آشفتگی احوال را به علت قدرت گرفتن بدگوه‌ران می‌بیند: <sup>۱۷</sup>

چو بدگوه‌ران را قوی کرد دست جهان بین که چون گوه‌رش را شکست  
سرسر بزرگان به خردان سپرد بین تا سرانجام چون گشت خرد  
در نتیجه این تدبیر نابخردانه، نظم اجتماعی تا آنجا برهم ریخت:

که پیشه‌ور از پیشه بگریختست به کار دگر کس در آویختست  
بیابانیان پهلوانی کنند ملکزادگان دشتبانی کنند  
کشاورز شغل سپه ساز کرد سپاهی کشاورزی آغاز کرد  
سپس این طور نتیجه می‌گیرد که

جهان را نماند عمارت بسی چو از شغل خود بگذرد هر کسی  
و با خوشبینی ندای خوش سر می‌دهد:

کنون دادگر هست فیروزمند ازین گونه بیداد تا چند چند  
حال که دادگر دولتمردی، صاحب روزی در جهان شده است و بر اریکه قدرت قرار گرفته است نظامی پایان خوش بهنجار شدن امور را گزارش می‌کند. اسکندر همه امور را بسامان نمود و هر کس را در کار و مقام خویش مستقر ساخت:

هر اسنده شد زین سخن شهریار  
 که هر پیشه ور پیشه خود کند  
 کشاورز بر گاو بندد لباد  
 سپاهی به آیین خود ره برد  
 همان شهری از شغل خود نگذرد  
 همان پیشه اصلی آرد به پیش  
 بدان پیشه دادش که بود از نخست  
 همه کار عالم سزاوار کرد  
 جهان را ز ویرانی عهد خویش  
 به آبادی آورد در عهد خویش

۲

بدین ترتیب از نظر نظامی، نابسامانی اجتماعی درمان پذیر و به سامان آوردن آن در اثر مساعی دولتمردی که خصایص شاه قابل و دولتمرد مقتدر را داراست امکان پذیر است. این خوش بینی و توجه نظامی موجب طرح این سوال می شود که برای او دولتمرد مطلوب کیست و باید چه خصایصی را دارا باشد؟ و در عرصه عمومی باید از چه رهیافت و عملکردی برخوردار باشد؟

برای نظامی و با توجه به توصیفی که می کند، اسکندر مقدونی مصداق دولتمرد آرمانی است. باریک شدن در خصایصی که برای این قهرمان در اشعار نظامی ارائه شده است در عین حال افشاکننده نظرات نظامی در باب سیاست نیز هست. به طور کلی، کسی شایسته عهده دار شدن اداره امور شهر، جهانگیری و جهاننداری است که بهترین باشد: ۱۸

خرد گفت آن کس بود شهریار  
 که باشد پسندیده در هر دیار  
 پسندیدگی، واژه ای است کلی و به طور عینی حرفی در باب خصایص دولتمرد نمی زند. مروری بتفصیل، نشان می دهد که نظامی از دو نوع خصیصه حرف می زند: یکی خصایصی که بر خصوصیات فردی انسان حاکم است و دیگری آنان که بر رفتار و عملکرد سیاسی او باید حاکم باشد. در خصوص خصایص فردی به گمان نظامی، دولتمرد باید از هوش و خرد و تنومندی جسمی، هر دو، برخوردار

باشد: ۱۹

حساب جهانگیری آورد پیش جهان را زبون دید در دست خویش  
 همش هوش دل بود و هم زور دست بدین هر دو بر تخت شاید نشست  
 مراد از هوش، داشتن حس و وقت‌شناسی است و تشخیص اینکه که در کجا چه عملی  
 شایسته است و کدام عمل بایسته: ۲۰

گهی را از با انجمن می‌نهاد گه از راه انجم گره می‌گشاد  
 به انبوه می‌با جوانان گرفت به خلوت پی کاردانان گرفت  
 و در باب قدرت جسمی، نظامی تربیت جسم و آمادگی رزمی را در نظر دارد: ۲۱  
 چنان شد که از زور بازوی او نچربید کس در ترازوی او  
 چو در زور پیچیدی اندام را گره بر زدی گوش ضرغام را  
 کباده ز چرخ کمان ساختی به هر گشتنی تیری انداختی  
 به نخجیر گه شیر کردی شکار ز گور و گوزنش نرفتی شمار  
 رسود از دلیران تواناتری سر زیر کان شد به داناتری  
 در خصوص سلوک و رفتار جهان‌داری و سیاست کردن، نظامی به دو جنبه توجه  
 دارد: یکی سلوک و رفتار شخص در موقعی که در مقام دولتمردی است و دیگری  
 رهیافت او در اخذ تدابیر و اداره امور. نظامی سلوک شاه را در حسابگری،  
 بزرگ‌منشی و اهل مشورت بودن می‌داند. اولاً شاه باید بزرگ‌منش باشد: ۲۲

دلا تا بزرگی نیاری به دست به جای بزرگان نشاید نشست  
 دلیل آن هم این است که «خسروی» کاری است سترگ و نیازمند به بزرگی: ۲۳  
 نه خسرو شد آن کس که خس پرورست خسی دیگر و خسروی دیگرست  
 اقا سلطان باید در این مهم اهل مشورت باشد و بداند که به قول نظام الملک  
 «مشاورت کردن از قوی‌رأی بود و از تمام عقلی... و مشورت ناکردن در کارها از  
 ضعیف‌رأی باشد و چنین کس را خودکامه خوانند». ۲۴ ولی نظامی از منظر اصل  
 فایده هم به قضایا می‌نگرد: ۲۵

رای تو اگر چه هست هشیار رای دگران زد دست مگذار

دیگر از خصایص فردی دولتمرد، دودل نبودن و قاطعیت و استواری در تصمیمات است:

با هیچ دودل مشو سوی حرب تا بلکه درست خیزد از ضرب  
از صحبت آن کسی پرهیز کو باشد گاه نرم و گه تیز  
و اما تند و تیز و قاطع بودن به معنای سستی در گرفتن سر رشته کارها و بیتوجهی و  
ناحسابگری نیست:

قادر شو و بردبار می باش می می خور و هوشیار می باش  
هر جا که قدم نهی فرایش باز آمدن قدم بیندیش  
نظامی تنها امر به معروف نمی کند بلکه نهی از منکر نیز می نماید و از آن جمله اند:  
تهی نمودن حضور خود از خردمندان، زیاده روی نکردن در خورد و خوراک و عدم  
زن بارگی و نپرداختن به «جفت زیبا».<sup>۲۶</sup>

به روز و به شب بزم شاهنشهی ز دانا نباید که باشد تهی  
شه آن به که بر دانش آرد شتاب نباید که بفریدش خورد و خواب  
دو آفت بود شاه راه منفس که درویش را نیست آن دسترس  
یک آفت ز طباخه چرب دست که شه را کند چرب و شیرین پرست  
دگر آفت از جفت زیبا بود کزو آرزو ناشکیبا بود  
و از همین نهی از منکرات در عرصه عمومی است که نظامی به خصیصه رهیافت  
عملی سیاسی می رسد، که در یک معنا، جمع بندی کلی است و آن اعتدال و  
میانه روی است:<sup>۲۷</sup>

نه بسیار کن شو نه بسیار خوار کز آن سستی آید وزین ناگوار  
و یا در جای دیگر صریحاً می نویسد:<sup>۲۸</sup>  
در چین نه همه حریر یافتند گه حله گهی حصیر یافتند  
در هر چه از اعتدال یاریست انجامش آن به سازگار است  
حال به تجویزاتی باز می گردیم که نظامی برای عرصه عمل توصیه می کند: اساسیتر  
از همه عمل و رفتار بر مبنای دادگری است. «دادگری شرط جهانداری است».<sup>۲۹</sup>



و اصولاً خداوند شاهان را به قصد عدالت کردن آفریده است:<sup>۲۰</sup>

ترا ایزد از بهر عدل آفرید      ستم ناید از شاه عادل پدید  
و این به علت زیر است: اگر عدل نباشد «کار جهان قلب می شود» و دیگر اینکه  
عدالت مفید است:<sup>۲۱</sup>

عدل بشیرست خرد شاد کن      کارگری مملکت آباد کن  
مملکت از عدل شود پایدار      کار تو از عدل تو گیرد قرار

و اگر ظلم حاکم شود ضررهای فراوان به انسان خواهد رسید:<sup>۲۲</sup>

شه از داد خود گر پشیمان شود      ولایت ز بیداد ویران شود  
عدلست که بنیاد ظفرها باشد      ظلمست که موجب ضررها باشد

اما گفتن اینکه عدالت خوب است و بیعدالتی منشاء ضرر، ضمن اینکه حرفی است کلی، اما نه بصیرتی از سیاست می آموزد و نه باریک بینی خاصی درباره رفتار سیاسی افشا می کند، مگر اینکه تدقیق شود که منظور نظامی از عدالت کدام است و چه تعریفی از این مفهوم ارائه می کند. بیت زیر ضمن راهگشا بودن و مقدمه ای است تأمل برانگیز:<sup>۲۳</sup>

جهاندار چون ابر و چون آفتاب      به اندازه بخشد هم آتش هم آب  
یا بالاخص در مورد شاه می گوید:<sup>۲۴</sup>

شاه که ترتیب ولایت کند      حکم رعیت به رعایت کند  
یعنی اینکه باید عدالت بر رفتار او حاکم باشد و منظور از عدالت همان است که در ابتدای مقاله از آن یاد شد: زندگی در چهارچوب نظمی از قبل تعیین شده و پاسداری آن نظم. از زبان اسکندر می خوانیم:<sup>۲۵</sup>

پذیرفتم از داور آسمان      که ناسایم از داوری یک زمان  
بپرهیزم از روز عذرآوری      بپرهیزگاری کنم داوری  
بدین و بدانش کنم کارها      دهم داد را روز بازارها

اسکندر هم خود را داور می خواند و هم خداوند را که برقرار کننده نظم کل است. مهمترین وظیفه اش به عدالت آوردن ناحق و ناحقی است. استعمال واژه داوری

مهم و کلیدی - هر دو - است. در نظام خیمه‌ای که همه چیز نظم دارد، آنچه واجب می‌آید حکمیت و داوری است. سلطان یا دولتمرد باید به قضاوت در کار خلافکاران و کسانی بنشیند که از حد و مرز خارج می‌شوند. در این کار هرگونه تبعیض و تعصب از دو جهت اشکال دارد: یکی خدشه وارد کردن است به نظم کل و دیگری زیانمند بودن عمل به بی عدالتی و ظلم. مثلاً ضمن اینکه نگهداری ارتش و سپاه از ضروریات است اقا: ۲۶

سپه را باندازه ده پایسگاه مده بیشتر مالی از خرج راه شکم بنده را چون شکم گشت سیر کند بددلی گرچه باشد دلیر و از ملزومات حگم و داور خوب نگهبانی و پاسداری است. شاهان قدیم به همین دلیل در سنگ‌نبشته‌ها خود را نگهبان می‌خواندند. نظامی هم می‌گوید: ۲۷

جهان چون تو داری جهاندار باش چو خفتند خصمان تو بیدار باش خلاصه اینکه، نظامی با اینکه متفکریا حتی ناظر سیاسی نیست و خودآگاهانه از عرصه سیاسی دوری می‌جوید، اقا، در نتیجه سلطه آموزه جهان‌بینی خیمه‌ای، در باب سیاست و عدالت حرف دارد. سیاست و عدالت در نظم این جهان‌بینی معنا پیدا می‌کند و قابل فهم است. شاه یا دولتمرد دو وظیفه مهم به عهده دارد یکی شناخت فضیلت یا نظم و اصول جهان، چه جهان طبیعی، و چه جهان اجتماعی و دیگری پاسداری و عمل در چارچوب آن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### \* پی‌نوشتها و مأخذ:

۱. کتاب بسیار مهم و دانشورانه زیر اطلاعات اساسی و تحلیل دقیق، هر دورا به خواننده ارائه می‌دهد: فتح‌الله مجتبیانی، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، (تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۲).
۲. خواجه نظام‌الملک، سیاستنامه، به اهتمام هیوبرت دارک، ج ۲، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴).
۳. نظامی، «مخزن الاسرار»، در کلیات خمسة حکیم نظامی گنجه‌ای، ج ۳، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱)، ص ۵۳.
۴. نظامی، لیلی و مجنون، به تصحیح وحید دستگیری، ج ۲، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۳)، ص ۵۴.

۵. نظامی، شرفنامه، به تصحیح وحید دستگردی. (تهران، ارمغان، ۱۳۱۶)، ص ۶۶.
۶. دکتر سروش این واژه را مسقف ترجمه کرده است و می‌نویسد: «آنچه موجبات تبعاد جهانهای قدیم و جدید را فراهم کرد، یکی ویران شدن جهان بسته و مسقف پیشینیان و دیگری هندسی شدن فضا بود. یعنی اولاً به جای این جهان موزون و مسقف (Cosmos) جهانی بی‌شکل و بی‌کران نشست که وحدتش و امداد قوانین و اجزاء بنیادین خود بود و ثانیاً به جای فضای ارسطویی که مجموعه‌ای از املکه متفاوت بود، امتدادی بی‌پایان و یکنواخت همه عالم را فرا گرفت که از استقلال (و گاهی قیام بالذات) برخوردار بود»، ادوین آرتور برت، مبادی مابعدالطبیعی علم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی/مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹) ص شاتزده [مقدمه مترجم].
۷. سیاستنامه، فصل چهل و یکم.
۸. شرفنامه، ص ۳۷۳.
۹. لیلی و مجنون، ص ۳.
۱۰. «شرفنامه»، در کلیات، ص ۸۳۸.
۱۱. لیلی و مجنون، ص ۲۳۲.
۱۲. «مخزن الاسرار»، در کلیات، ص ۱۰۲.
۱۳. همانجا.
۱۴. شرفنامه، ص ۱۴۰.
۱۵. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، (نمندن، ابن‌سینا، ۱۳۵۲)، ج ۲، صص ۱۱۷-۱۲۰.
۱۶. «مخزن الاسرار»، ص ۵۸.
۱۷. شرفنامه، ص ۲۳۷، چندین نقل قول بعد هم از همینجاست.
۱۸. «اقبال‌نامه»، کلیات، ص ۱۱۷۶.
۱۹. شرفنامه، ص ۹۲.
۲۰. همانجا.
۲۱. همان منبع، صص ۹۱-۹۲.
۲۲. همان منبع، ص ۳۸.
۲۳. همان منبع، ص ۲۳۷.
۲۴. سیاستنامه، فصل هیجدهم.
۲۵. تمام نقل قولهای این قسمت از لیلی و مجنون، صص ۲۷۲-۲۷۳ است.
۲۶. «اقبال‌نامه»، کلیات، ص ۱۲۵۳.
۲۷. همانجا.

۲۸. لیلی و مجنون، صص ۵۰-۵۱.
۲۹. «مخزن الاسرار»، کلیات، ص ۶۲.
۳۰. «اقبال نامه»، ص ۱۲۵۱.
۳۱. «مخزن الاسرار»، ص ۵۵.
۳۲. بیت اول از «اقبال نامه»، ص ۱۲۵۱، و دوم از گنجینه گنجوی یا دفتر هفتم حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح وحید دستگردی، (تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸)، ص ۲۲۶.
۳۳. «اقبال نامه»، ص ۱۱۷۶.
۳۴. «مخزن الاسرار»، ص ۶۳.
۳۵. شرفنامه، صص ۲۵۸-۲۵۹.
۳۶. «اقبال نامه»، ص ۱۲۵۰.
۳۷. شرفنامه، ص ۲۳۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی